



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مصریان قرآز

پرو سلفه



بیت زاده عشق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهربان تر از یوسف علیه السلام

نویسنده:

نادر فضلی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	مهربان‌تر از یوسف علیه السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	مهربان‌تر از یوسف
۹	فرزند هاشم
۱۱	جوانمرد عرب
۱۳	کهف حصین
۱۴	پاورقی
۱۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مهربان‌تر از یوسف علیه السلام

مشخصات کتاب

- سرشناسه: فضلی، نادر، ۱۳۳۲ -
 عنوان و نام پدیدآور: مهربان‌تر از یوسف / نادر فضلی.
 مشخصات نشر: تهران: منیر، ۱۳۸۱.
 مشخصات ظاهری: [۴۷] ص.
 شابک: ۲۹۵۰ ریال ۷-۹۶-۵۶۰۱-۹۶۴؛ ۳۲۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۴۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۶۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛
 ۶۵۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۸۵۰۰ ریال (چاپ هفتم)
 یادداشت: چاپ قبلی: مهرآوران، ۱۳۷۷.
 یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۲.
 یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۴.
 یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۶.
 یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۷.
 یادداشت: چاپ هفتم: ۱۳۸۸.
 یادداشت: کتابنامه.
 موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق-
 موضوع: یوسف، پیامبر
 موضوع: مهدویت
 موضوع: مهدویت — انتظار
 رده بندی کنگره: BP۲۲۴/۲/ف۹م۶ ۱۳۸۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۱۹۳۱۶

مهربان‌تر از یوسف

مردم بابل، به دستور نمود، پادشاه بابل، ابراهیم را به گناه یکتاپرستی و توهین به بت‌های آنان، به مرگ محکوم کردند. مرگی بسیار وحشتناک. آنها گفتند: «ابراهیم را زنده زنده، به آتش بسوزانید». [۱]. نمود در پی این درخواست مردم، دستور داد آتش بیفروزند تا ابراهیم را به آتش افکنند. بت پرستان برای نزدیکی به بتها، و به عنوان عبادت، آتشی عظیم افروختند. وسعت و شدت آتش به قدری بود که از فاصله یک فرسنگی پرنده‌ای هم نمی‌توانست عبور کند. هیچ کس جرأت نزدیک شدن به آتش را نداشت. کافران نمی‌دانستند که ابراهیم را چگونه به درون آن آتش پر لهیب و سرکش بیفکنند. شیطان در این هنگام به یاری آنان شتافت. به کافران آموخت تا ابراهیم را در منجنیق بگذارند و او را به وسیله [صفحه ۶] منجنیق به درون آتش پرتاب کنند. [۲]. وقتی ابراهیم را در منجنیق نهادند، حضرت جبرئیل از جانب خداوند پیراهنی از بهشت آورد و آن را بر او پوشانید. بدینسان ابراهیم در آتش نسوخت و در همان حال خداوند به آتش فرمان داد: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش. [۳]. و این چنین بود که آتش بر او

سرد و سلامت شد و ابراهیم در آتش نسوخت. پس از نجات از آتش نمود، آن پیراهن عجیب نزد ابراهیم بود. ابراهیم آن را در غلافی پیچید و دوخت و به صورت حرزی بر فرزندش اسحاق آویخت. آن حرز نزد اسحاق بود تا آنکه یعقوب به دنیا آمد. اسحاق آن را به بازوی یعقوب بست. وقتی یوسف به دنیا آمد، یعقوب، که او را از همه پسرانش بیشتر دوست می‌داشت، آن حرز را که یادگاری گرانبها در میان خاندان ابراهیم بود، به بازوی یوسف بست. [۴]. برادران یوسف بر او حسد بردند و او را به چاه افکندند. هنگامی که یوسف به چاه غرب افکنده شد، آن پیراهن که به بازویش بسته شده بود، در چاه، آرامشی معنوی و الهی به او بخشید و حافظ و نگاهبانش شد. زمانی که یوسف به حيله زلیخا، همسر عزیز مصر، گرفتار آمد، آن پیراهن دوباره همراه و حافظ او بود. [صفحه ۷] وقتی که یوسف را به زندان افکندند، آن پیراهن با او بود. و بدینسان در بسیاری از حوادث زندگانی پرفراز و نشیب یوسف، آن پیراهن آسمانی، پیوسته، به عنوان حافظ و حامی با او بود. یعقوب، از غم غیبت چندین ساله یوسف، سخت دل شکسته و رنجور بود. از شدت رنج و پریشانی، پشتش خمیده بود، پیر و پژمرده شده بود، گرفتار و حتی نادار و فقیر هم گشته بود. آنقدر از دوری یوسف گریسته بود که فروغ دیدگان را از شدت حزن و اندوه از دست داد چرا که خشم خود را فرو می‌خورد. [۵]. یعقوب بیشتر اوقات، اندوه خود را از پسرانش پنهان می‌کرد و با وجود غصه و غم بسیار، هرگز از لطف خداوند ناامید نمی‌گشت. وقتی قحطی سرزمین مصر و کنعان را فرا گرفت، برادران یوسف به نزد عزیز مصر آمدند تا از او آذوقه بخرند. اینک یوسف عزیز مصر شده بود. برادران بی آنکه یوسف را بشناسند از بخشش و احسان او بهره‌مند شدند. یوسف آنان را شناخته بود و کالایشان را، که در برابر آذوقه به یوسف داده بودند، در بارهای ایشان نهاد و از آنها خواست بار دیگر که به نزد او می‌آیند، بنیامین، برادر دیگرشان را هم بیاورند. برادران وقتی به کنعان آمدند، خواسته عزیز مصر را با پدر در [صفحه ۸] میان نهادند و از او خواستند تا بنیامین را همراه ایشان کند تا از عزیز مصر دوباره آذوقه بگیرند. آنها به پدر گفتند: ای پدر، بار دیگر پیمان ما پر نخواهد شد. برادرمان بنیامین را با ما بفرست، ما قول می‌دهیم که از او نگهداری کنیم. [۶]. اما یعقوب چگونه به پسران اعتماد کند. اگر بنیامین با آنها نمی‌رفت، خانواده یعقوب، همگی گرسنه می‌ماندند. او به پسرانش گفت: پیشتر هم درباره یوسف به شما اعتماد کردم. اما شد آنچه شد. و اینک درباره بنیامین چگونه شما را امین بدانم اما این بار او را به خدا می‌سپارم. چرا که خداوند بهترین حافظ و مهربانترین مهربانان است. [۷]. یعقوب به ناچار بنیامین را همراه پسرانش به نزد عزیز مصر فرستاد. وقتی آنان نزد یوسف آمدند، یوسف در فرصتی مناسب، دور از چشم برادران، خود را به بنیامین شناساند و او را به بهانه دزدی زندانی کرد. و برادران که با پدر پیمان بسته بودند تا بنیامین را به سلامت بازگردانند، هر چه به عزیز مصر اصرار کردند تا یکی از ایشان را به جای بنیامین زندانی کند؛ یوسف نپذیرفت. آنان [صفحه ۹] سرافکنده و پریشان به نزد پدر آمدند و ماجرا را برای او گفتند. یعقوب سخت گریست و به شدت اندوهگین گشت ولی به زیبایی صبوری کرد و جز به درگاه خدای خویش ناله نکرد و نیاز نیاورد. با امید بسیار به لطف خداوند مهربان، به پسرانش دستور داد: یا بنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف و أخیه و لا تائبسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون. [۸]. پسرانم! به جستجوی یوسف و برادرش برخیزید و مبادا از لطف و رحمت خدا ناامید شوید چرا که جز کافران از رحمت پروردگار مأیوس نمی‌شوند. و نیز نامه‌ای به عزیز مصر نوشت و آن را به پسرانش داد تا به او بدهند. برادران یوسف پریشان خاطر و افسرده حال به حضور عزیز مصر رسیدند و نامه پدر را به او دادند و گفتند: یا ایها العزیز مسنا و أهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاء فأوف لنا الکیل و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین. [۹]. ای عزیز مصر! سختی و پریشانی، ما و خاندانمان را فرا گرفته است. با کالائی اندک و بی بها به بارگاه تو آمده‌ایم. پس پیمان ما پر کن و بر ما بخششی فرما. چرا که خداوند بخشنده‌گان را دوست دارد. [صفحه ۱۰] عزیز مصر که حال پریشان آنها را دید و شکایتشان را از روزگار شنید، دلش لرزید. اما خودداری کرد و هیچ نگفت. نامه یعقوب را بوسید و گشود و خواند. در نامه چنین آمده بود: بنام خداوند بخشنده مهربان به عزیز مصر، آن کس که دادگری را در سرزمین خود فراگیر و آشکار ساخته است. آن کس که پیمان بخشش را از محبت و کرامت لبریز کرده است. این نوشتار، رنج

نامه‌ای است از یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم خلیل الرحمن. رادمردی که با نمرودیان در آویخت و به دستور نمرود آتشی هولناک بیفروختند تا او را در میان آتش بیفکنند، اما به فرمان خداوند آتش بر او سرد و سلامت شد و او از آتش رهایی یافت. ای عزیز مصر! آگاه باش که ما، خاندانی هستیم که بلا- و آزمایش الهی پیوسته و پر شتاب، بر ما وارد شده است تا آنکه خداوند صبوری و پایداری ما را در هنگام آسایش و به گاه سختی بیازماید. اینک سالهاست که مصیبتها و دشواریها، پی در پی بر من فرود می‌آیند. بزرگترین آن مصیبتها آن است که من فرزندی [صفحه ۱۱] داشتم یوسف نام. او در میان دوازده پسر، تنها کسی بود که موجب دلخوشی و شادی من می‌گشت. یوسف نور چشم بود. یوسف میوه دلم بود. نامه که به اینجا رسید پسران یعقوب دیدند که عزیز مصر می‌گرید. آنها با شگفتی به این منظره نگاه می‌کردند. یوسف - عزیز مصر -، وقتی تعجب ایشان را دید نامه را از ابتدا با صدای بلند خواند. در ادامه نامه آمده بود: یک روز برادران یوسف - که پسران من از دیگر همسرانم بودند - خواستند یوسف را همراه آنان به صحرا بفرستم تا بازی و تفریح کنند. و من یوسف را با آنها فرستادم. شامگاه، برادران گریان و نالان، آمدند و پیراهن او را - که به خونی دروغین آلوده بودند - با خود آوردند و گفتند گرگ او را دریده است و پنداشتند که من سخنان آنان را باور کرده‌ام. از فقدان یوسف غمی جانکاه و جگر سوز مرا در بر گرفت. آن قدر در فراق او گریسته‌ام که فروغ دید گم را از دست داده‌ام. و اینک مصیبت تازه‌ای به من رو آورده است. یوسف برادری داشت که پس از او انیس و همدم [صفحه ۱۲] من بود. بسیار دوستش می‌داشتم و هر گاه به یاد یوسف می‌افتم او را به سینه می‌فشردم تا اندکی از غم و اندوهم کاسته شود. پسرانم به من گفته بودند که تو - عزیز مصر - از آنها خواسته بودی او را همراه آنان به حضور تو بفرستم. به من گفته بودند که تو گفته‌ای اگر او را با آنها همراه نکنم تا به دربار تو بیایند، به ایشان آذوقه نمی‌دهی. من نیز او را فرستادم تا خواسته تو اجابت شود و گندم بیشتری نصیب ایشان گردد تا خانواده‌ام رنج گرسنگی نبینند. آنها، پسر - بنیامین - را به حضور تو آوردند، اما وقتی به کنعان باز گشتند، بنیامین را با خود نیاورده بودند. گفتند او پیمان زین ترا دزدیده است. اما ای عزیز مصر، ما اهل دزدی نیستیم. گفتند: بنیامین زندانی توست. این برای من فاجعه بزرگی است. آنچنان از دوری و فراق او محزون گشته‌ام که پشتم خمیده است و مصیبت دیگری بر دیگر مصیبت‌هایم افزوده شده است. بر من منت گذار، او را آزاد کن و گندم فراوان با نرخ ارزان به آنها بده و پیمان خواسته ایشان را با احسان خود پر کن و در رهایی خاندان ابراهیم پیامبر از رنج و [صفحه ۱۳] ناراحتی شتاب کن. [۱۰]. یوسف می‌گریست و نامه را می‌خواند و پس از پایان نامه آنقدر ناله سرد داد که اشک دیدگانش، پیراهنش را کاملاً خیس کرد. آنگاه رو به برادران کرد و گفت: می‌دانید با یوسف چه کردید؟ می‌دانید که چگونه، ناجوانمردانه او را به قعر چاه افکندید؟ می‌دانید با پدر و برادرش چه کردید؟ برادران یوسف حیرت زده و پشیمان پرسیدند: آیا تو یوسف برادر مائی؟ آیا تو پسر یعقوبی؟ یوسف گفت: آری من یوسفم و این بنیامین برادر من است. [۱۱]. اینک سرزندی بر شما نیست. خداوند شما را می‌آمزد و او مهربانترین مهربانان است. [۱۲]. سپس یوسف آن پیراهن آسمانی، همان یادگار ابراهیم، همان هدیه جبرئیل را از غلاف بیرون آورد و گفت: این پیراهن را ببرید و آن را به صورت پدرم بنهید تا بینا گردد. [۱۳]. پیراهن را برای یعقوب بردند و شگفت آنکه وقتی کاروان به کنعان رسید یعقوب گفت: بوی یوسف به مشام می‌رسد! اگر نگویید که من دیوانه شده‌ام [۱۴]. آخر به جز یعقوب همه یقین داشتند یعقوب از بین رفته است. [صفحه ۱۴] این فقط یعقوب بود که پیوسته به یاد یوسف بود و او را فراموش نمی‌کرد. و آنگاه که بشیر آمد و بشارت داده که یوسف پیدا شده است، پیراهن را بر صورت یعقوب نهاد، یعقوب بینا شد و گفت: به شما نگفتم من از لطف خداوند چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ [۱۵]. آنگاه یعقوب به دعوت یوسف با خاندان خویش، به سوی مصر حرکت کرد تا پس از سالها فراق، یوسف را ببیند. یوسف نیز به استقبال آنها شتافت و پدر و مادر خویش را سخت در آغوش فشرد و به ایشان گفت: به خواست خداوند، با آرامش و امنیت، به مصر درآید و در آن ساکن شوید. [۱۶]. یا صاحب الزمان! داستان یوسف را به بهانه تو گفتیم. [۱۷]. شرمنده‌ایم. می‌دانیم گناهان ما همان چاه غیبت توست. می‌دانیم کوتاهیها، نادانیها و سستیهای ما، ستمهایی است که در حق تو

کرده‌ایم. یعقوب به پسران گفت: به جستجوی یوسف برخیزید، و ما با روسیاهی و شرمندگی، آمده‌ایم تا از تو نشانی بگیریم. [صفحه ۱۵] به ما گفته‌اند اگر به جستجوی تو برخیزیم نشانی از تو می‌یابیم. اما ای فرزند احمد! آیا راهی به سوی تو هست تا به دیدارت آییم. [۱۸]. اگر بگویند برای یافتن تو باید بیابانها را درنوردیم، در می‌نوردیم. اگر بگویند برای دیدار تو باید سر به کوه و صحرا گذاریم، می‌گذاریم. ای یوسف زهر! خاندان یعقوب پریشان و گرفتار بودند، ما و خاندانمان نیز گرفتاریم، روی پریشان ما را بنگر. چهره زردمان را ببین. به ما ترحم کن که بیچاره‌ایم و مضطربیم عزیز مصر وجود! سراسر جهان را تیره روزی فرا گرفته است. نیازمندیم، محتاجیم و در عین حال گناهکار از ما بگذر و پیمانہ جانمان را از محبت پر کن. [صفحه ۱۶] یابن الحسن! برادران یوسف وقتی به نزد او آمدند کالایی - هر چند اندک - آورده بودند، سفارشنامه‌ای هم از یعقوب داشتند. اما... ای آقا! ای کریم! ای سرور! ما درماندگان، دستمان خالی و رویمان سیاه است. آن کالای اندک را هم نداریم. اما... نه، کالایی هر چند ناقابل و کم بها آورده‌ایم. دلی شکسته داریم مقدورمان هم سری است که در پایت افکنیم. ناامیدیم و به امید آمده‌ایم. افسرده‌ایم و چشم به لطف و احسان تو دوخته‌ایم. سفارشنامه‌ای هم داریم. پهلوی شکسته مادر مظلومهات زهرا را به شفاعت آورده‌ایم صاحب الزمان! [صفحه ۱۷] به یقین، تو از یوسف مهربانتری. تو از یوسف بخشنده‌تری. به فریادمان برس، درمانده‌ایم. ای یوسف گم گشته! و ای گم گشته یعقوب! یعقوب وار، چه شبها و روزها که در فراق تو آرام و قرار نداریم. در دوران پر درد هجران اشک می‌ریزم و می‌گویم: تا به کی حیران و سرگردان تو باشیم. تا به کی رخ نادیده ترا وصف کنیم. با چه زبان و چه بیانی از اوصاف تو بگویم و چگونه با تو نجوا کنیم. [۱۹]. سخت است بر ما، که از دروی تو روز و شب اشک بریزیم. سخت است بر ما، که مردم نادان ترا واگذارند سخت است بر ما، که دوستان یاد ترا کوچک شمارند. [۲۰]. یا بقیة الله! خسته‌ایم و افسرده، نالانیم و پژمرده، [صفحه ۱۸] گریه امانمان را بریده است. غم دوری دیوانه مان کرده است. اما نمی‌دانیم چه شیرینی و حلاوتی در این درد و دوری است که می‌گوییم: کجاست آن که از غم هجران تو ناشکیبایی کند تا من نیز در بی قراری یاریش دهم کجاست آن چشم گریانی که از دوری تو اشک بریزد؟ تا من او را در گریه یاری دهم [۲۱]. مولای من! دیدگانمان از فراق تو بی فروغ گشته‌اند. و می‌دانیم پیراهن یوسف، یادگار ابراهیم، نزد توست. [۲۲]. و ای کاش نسیمی از کوی تو، بوی آن پیراهن را به مشام جان ما برساند. و ای کاش پیکی، پیراهن ترا به ارمغان بیاورد تا نور دیدگانمان گردد. ای کاش پیش از مردن یک بار ترا به یک نگاه ببینیم. درازی دوران غیبت، فروغ از چشمانمان برده است. کی می‌شود شب و روز ترا ببینیم و چشمانمان به دیدار تو [صفحه ۱۹] روشن گردد؟ شکست و سرافکندگی، خوار و بیمقدارمان کرده است. کی می‌شود ترا ببینیم که پرچم پیروزی را برافراشته‌ای؟ و ببینیم طعم تلخ شکست و سرافکندگی را به دشمن چشاندی. کی می‌شود که ببینیم یاغیان و منکران حق را نابود کرده‌ای؟ و ببینیم پشت سرکشان را شکسته‌ای. کی می‌شود که ببینیم ریشه ستمگران را برکنده‌ای؟ و اگر آن روز فرارسد... و ما شاهد آن باشیم، شکر گزار و سپاسگو نجوا می‌کنیم: الحمد لله رب العالمین. [۲۳]. [صفحه ۲۳]

فرزند هاشم

حضرت هاشم جد بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ویژگیهایی داشت که آن جناب را در روزگار خود، در سرزمین عربستان بلند آوازه کرده بود. همه حاجتمندان می‌دانستند که خانه او خانه امید است. هر کس نیاز و خواسته‌ای داشت به نزد او می‌رفت و مورد اکرام و احترام آن جناب قرار می‌گرفت. اگر برهنه بود او را می‌پوشاند، اگر گرسنه بود غذایش می‌داد، اگر گرفتار بود، گرفتاریش را برطرف می‌ساخت. اگر وام دار بود، وام او را ادا می‌فرمود. گاه می‌شد که اگر کسی نادانسته و یا ناخواسته خونی به گردنش می‌افتاد و توان دادن دیه مقتول را نداشت، حضرت هاشم به فریادش می‌رسید و خونبها را می‌پرداخت. خانه‌اش پناهگاه همه نیازمندان بود. خوان کرم آن بزرگوار [صفحه ۲۴] همیشه گسترده بود و سفره احسانش پیوسته پذیرای میهمان. حیوانات بیابان و

پرنده‌گان آسمان هم از بخشش و دهش او بهره‌مند بودند. او دستور داده بود تا باقیمانده غذا را برای پرنده‌گان و حیوانات بریزند. آوازه گشاده دستی او همه جا پیچیده بود. همه جا سخن از سخاوت و کرامت او بود. اهل مکه در برابر سیادت و سروری او سر تسلیم فرود آوردند و مقام و مرتبت او را به شرافت و عظمت پذیرفتند و تمامی اسباب بزرگی مکه و حجاز را به او سپردند. کلیدها و پرده داری کعبه، سقایت حاجیان و میهمانداری ایشان و همه امور مربوط به مردم مکه، به آن جناب واگذار شده بود. به علاوه، میراث‌های گرانبها و ارزشمند کعبه مانند پرچم جناب نزار [۲۴] و کمان حضرت اسماعیل و پیراهن حضرت ابراهیم و نعلین جناب شیث و انگشتر حضرت نوح به او تقدیم شد. البته باید این میراث به آن حضرت می‌رسید، زیرا او از نوادگان حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل بود که ایشان بانیان کعبه بودند. بدینسان ریاست و آقایی او بر سرزمین حجاز رسمیت یافت. از آن پس هاشم میزبانی حاجیان و رسیدگی به حال ایشان و بزرگداشت آنان را در موسم حج رسماً عهده دار گشت. تا آن زمان بسیاری از اصول و مبانی حج که حضرت ابراهیم بنیان نهاده بود، همچنان پابرجا بود و همه ساله، مردم عرب، از سرزمین‌های دور و نزدیک، به زیارت خانه خدا می‌آمدند و مراسم حج را به جای [صفحه ۲۵] می‌آوردند. البته در برخی از مراسم تحریف‌هایی رخ داده بود که با ظهور حضرت رسول اکرم، حج ابراهیمی به همان صورت که در روزگار حضرت ابراهیم بود، به وسیله رسول اکرم احیاء و اجرا شد. حضرت هاشم آنگونه شایسته و در خور به این امر اقدام کرد که همه ساله پس از موسم حج، حاجیان میهمان خانه خدا، شاکر و سپاسگزار از پذیرایی‌های گرم و کریمانه آن جناب، مراسم حج را به پایان می‌بردند. شیوه پذیرایی حضرت هاشم چنان بود که چون هلال ماه حج (ذی الحجه) پدیدار می‌گشت، مردم مکه را فرا می‌خواند تا در مسجد الحرام گرد آیند. آنگاه برای آنها خطبه می‌خواند و می‌فرمود: ای مردم مکه! شما افتخار آن را یافته‌اید که همسایگان خانه خدا باشید و در این ایام، زائران خانه خدا که میهمانان اویند، به اینجا می‌آیند و چون میهمان هستند از هر کس به کرامت و بزرگداشت سزاوارترند. و خداوند این ویژگی و برتری را به شما عنایت کرده است که میزبان ایشان باشید. حاجیان از راه‌های دور و نزدیک، از دشتها و دره‌ها، به اینجا می‌آیند. آنان وقتی از راه می‌رسند از رنج سفر خسته‌اند و از گرد راه خاک آلود. بر شماست که به نیکوترین شکل از ایشان [صفحه ۲۶] پذیرایی کنید. به آنان پناه و مسکن دهید و ایشان را گرامی بدارید تا خداوند هم شما را گرامی بدارد. وقتی سخنان جناب هاشم به پایان می‌رسید خود پیشقدم می‌شد، مقدار زیادی از اموال خویش را برای پذیرایی از حاجیان اختصاص می‌داد. قبیله قریش - ساکنان اصلی مکه - نیز به پیروی از ایشان در این امر کمک می‌کردند. از آنجا که آب، - این مایه حیات - در آن سرزمین کمیاب و گرانبها بود، او دستور می‌داد سفره‌های بزرگ چرمین را، از آب زمزم و دیگر چاه‌های اطراف پر کنند تا حاجیان در آن سرزمین خشک و بی آب، در رنج نباشند. عادت جناب هاشم آن بود که از روز ترویه - یک روز قبل از رفتن حاجیان به صحرای عرفات - با هزینه خود و قریش، آنان را اطعام می‌فرمود. وقتی حاجیان به عرفات و منی می‌رفتند، دستور می‌داد ظرف‌های بزرگ از گوشت و روغن و خرما فراهم کنند و خود به دست خویش در آنها نان خرد می‌کرد و آنها را همراه با مقدار کافی شیر، به عرفات و منی می‌بردند تا حاجیان اطعام شوند و هرگز غم غذا نخورند. از این رو به او لقب هاشم می‌دادند. هاشم یعنی کسی که نان خرد می‌کند و در غذا می‌ریزد. این شیوه همه ساله حضرت هاشم در پذیرایی از حاجیان بود. سالی در مکه قحطی سختی رخ داد و آن سرزمین خشک، [صفحه ۲۷] خشک‌تر از همیشه گشت و مردم سخت، تنگ‌دست شدند و چیزی برای پذیرایی از میهمانان خانه خدا نداشتند. اما مگر می‌شد میهمانان خدا، در خانه خدا، گرسنه بمانند؟ هاشم کریم و جوانمرد و سخی، آرام نگرفت و فوراً شتران خویش را به شام فرستاد و آنها را در آنجا فروخت و با پول فروش آنها، آذوقه کافی فراهم آورد و حاجیان را اطعام کرد؛ و عجیب آن که حتی به اندازه یک روز غذا برای خود و خانواده‌اش بر نداشت. در آن سال حاجیان در حالی مکه را ترک می‌کردند که شاکر و سپاسگزار پذیرایی کریمانه حضرت هاشم بودند. و بدینسان آوازه این کار جوانمردانه او در سرتاسر سرزمین عربستان پیچید و شاعری در ستایش هاشم چنین سرود:

ای مرد مسافر که در کوچ خود سرگردانی و به دنبال اقامتگاهی می‌گردد. آیا به در خانه خاندان عبد مناف گذر نکرده‌ای؟ وای بر تو! چگونه است که آنجا نرفته‌ای. اگر به آنجا پناهنده شوی، از بخشش و اوصاف جوانمردانه آنها در شگفت می‌شوی. عمرو العلاء [۲۵] با دست خویش نان خرد می‌کند و برای مردم غذا مهیا می‌سازد. در آن دورانی که قحطی سراسر سرزمین ما را فرا گرفته بود. [صفحه ۲۸] کاروانیان پیوسته، در کوچ زمستانی و تابستانی خویش، در همه حال، دست نیاز به سوی او دراز می‌کردند. [۲۶].

در پی این حادثه، خداوند سیادت و سروری را برای هاشم و فرزندان او جاودانه ساخت و به پاداش آن جوانمردی و گشاده دستی، مقرر فرمود که تا قیامت، نیمی از سهم خمس به سادات، یعنی فرزندان حضرت هاشم، اختصاص یابد و صدقه بر ایشان حرام باشد. ای فرزند هاشم! پدران تو همگی بخشنده و گشاده دست بودند. ای فرزند سخاوت و کرامت! تو نیز احسان و بخشش را از آنان به ارث برده‌ای. یا صاحب الزمان! ما همیشه نیازمند بخشش و دهش تو هستیم. روزهای جمعه که روز ظهور تو خواهد بود، نیازمند و محتاج، بی پناه و بی یاور، اما شادمان و امیدوار، به در خانه لطف و احسان تو می‌آییم و می‌گوییم: هم امروز، جمعه است؛ و جمعه روز توست؛ [صفحه ۲۹] همان روزی که در آن، انتظار ظهور تو را داریم؛ همان روز که در آن فرج و گشایش برای مؤمنان را به دست تو آرزو می‌کنیم؛ همان روز که در آن، امید کشتن کافران را به شمشیر تو داریم. مولای من! در این روز من میهمان و پناهنده توام؛ مولای من! تو نیز کریم و بخشنده ایه ستی که فرزند کریمان و بخشندگان. تو از سوی خدا مأموریت داری که شیعیان - که نه همه در ماندگان - را پناه دهی و میهمانداری کنی. مرا نیز ضیافت کن و پناهم ده. درود خدا بر تو و خاندان پاک تو باد. ای نور دیده! ما همیشه و در همه حال میهمان توایم. ریزه خوار سفره احسانت هستیم. ای سید! سخت حاجتمندیم. دست نیاز به سوی تو گشوده‌ایم، ناامیدمان مکن. ای سرور! [صفحه ۳۰] گرسنه‌ایم، گرسنه لطف تو، از خوان احسان خویش بی بهره مان مگذار. ای کریم! تشنه‌ایم، تشنه محبت و دوستی تو، از زلال محبت خویش سیرابمان کن. ای عزیز! برهه‌ایم، برهنه لباس عزت و آبرو، لباس عزت و عافیت به ما بپوشان. ای آقا! گرفتاریم، گرفتار کمند ابروی تو، با نگاهی از سر رحم و مروت ما را از غم روزگار هجران برهان. حاجیان کوی تو و زائران کعبه وجودت هستیم. در دوران قحطی انسانیت و سختی دینداری آمده‌ایم. سرگشته و آورده‌ایم، رحل اقامت کجا افکنیم؟ پناهمان ده. [صفحه ۳۱]

جوانمرد عرب

دستور خداوند است که اگر کافری، از پیامبر تقاضای پناهندگی کند، پیامبر وظیفه دارد او را پناه دهد، تا آن کافر، سخن خدا را بشنود و پس از آن اگر خواست به محل خویش بازگردد، او را باید تحت الحفظ به منزلش برسانند. [۲۷]. رسم جوانمردی است که اگر حتی دشمن به کسی پناه آورد، باید او را پناه داده و از او حمایت کرد، زیرا خداوند رادمرید و جوانمردی را دوست دارد. از این رو خداوند به پیامبر فرمان داد: کافران، هر چند در هنگامه جنگ، اگر پناه آوردند، پناهمان دهد و پذیرایشان باشد. مرحوم علامه مجلسی در جلد چهارم و دوم از کتاب شریف و گرانمایه بحار الأنوار، در باب معجزاتی که در کربلا ناریح مقدس [صفحه ۳۲] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رخ داده است، اینگونه نقل می‌کند: [۲۸]. در سال ۵۷۵ هجری قمری سرداری به نام امیر مجاهدالدین سنقر دستور داده بود کوفه و نجف را محاصره کنند. میان او و قبیله «بنی خفاجه» درگیری و اختلافاتی بوجود آمده بود و در دروازه‌های کوفه و نجف نگهبانانی گمارده بود تا از مردان قبیله دشمن کسی به شهر نیاید. روزی دو سوار از قبیله «بنی خفاجه» به قصد ورود به نجف اشرف حرکت کردند؛ و یکی از آنها با گذر از تیررس محافظان، وارد منطقه حفاظت شده شد. سردار سنقر از کمین گاه خارج شد و به سوی باروی قلعه شهر آمد. در آن حال یکی از سواران عرب که بیرون بارو بود با دیدن سنقر فریاد کشید و به سوار دیگر هشدار داد که بگریزد، و خود، در همان حال به تاخت از محل حادثه گریخت. اما سربازان سردار سنقر، راه را بر دیگری بستند و او را محاصره کردند و سوار عرب ناگزیر به سوی حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام پناه آورد و در مقابل

یکی از درهای ورودی از اسب به زیر جست و داخل حرم شد. سنقر و سربازانش به طرف حرم هجوم آوردند و سنقر به سربازانش دستور داد تا مرد عرب را دستگیر کرده، به حضورش بیاورند. مرد عرب ضریح مقدس را در دست می‌فشارد و سربازان می‌کوشیدند به زور او را از ضریح جدا کنند. در آن حال مرد عرب فریاد می‌زد و خطاب به امیرالمؤمنین عرض می‌کرد: یا ابالحسن [صفحه ۳۳] من عربم و تو هم عرب هستی. و رسم عرب آن است که اگر کسی بر او پناهنده شود و دخیل او گردد، او را می‌پذیرد و پناهش می‌دهد. و اینک من دخیل توأم. به تو پناه آورده‌ام. تو خود حامی و حافظ من باش. آری این رسم عرب است که اگر کسی دخیل شود و پناه آورد حتی اگر قاتل پسر و یا کشنده پدرش هم باشد، او را در پناه و حمایت خویش می‌گیرد و تا پای جان، از او دفاع می‌کند. مرد عرب که این را می‌دانست، با اطمینان عجیبی بخود را دخیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد. سربازان سردار او را به زور از ضریح جدا کردند و کشان کشان با خود بردند. در همان حال مرد عرب فریاد می‌زد و می‌گفت: یا ابالحسن، فراموش مکن که من با تو پیمان بستم. مبادا پیمان شکنی کنی! سربازان او را به حضور سردار سنقر بردند و سردار دستور داد تا او را گردن بزنند. اما مرد عب از او مهلتی خواست تا در برابر دریافت دویست. دینار طلا- و اسبی راهوار و اصیل، از جان او درگذرد. سردار پذیرفت و قرار شد کسی از جانب مرد عرب به قبیله او برود و هر چه سریع‌تر فدیة را از کسان او بستاند و بیاورد و او را آزاد کند. راوی این حکایت که در آن زمان پدرش خادم حرم شریف [صفحه ۳۴] علوی بود، می‌گوید: نیمه‌های شب شنیدم که در حرم را به شدت می‌کوبند. من و پدرم سراسیمه از جا برخاستیم و شتابان و هراسان در را گشودیم و با تعجب در مقابل خود فرستاده سردار سنقر را دیدیم. مرد عرب نیز که تا ساعتی پیش اسیر بود با لباسهای فاخر و چهره‌ای خوشحال و خشنود در کنار فرستاده سنقر ایستاده بود. غلامی نیز با آنان همراه بود که بقچه‌ای نسبتاً بزرگ بر سر نهاده بود. داخل حرم شدند و با احترام و ادب رو به ضریح ایستادند. فرستاده سردار با تعظیم و تواضع بسیار عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! بنده و برده شا سنقر، به شما سلام می‌رساند و از خدا و نیز از شما به خاطر طایبی که کرده است پوزش می‌طلبد و درخواست می‌کند تا توبه او را بپذیرید. شرم حضور مانع از آمدنش به محضر شما شد و مرا مأمور کرد تا این مرد عرب را که دخیل شما گشته بود به حضور بیاورم. و این هم کفاره گناهی که مرتکب شده است. آنگاه فرستاده سردار به غلام دستور داد بقچه‌ای را که همراه داشت تسلیم پدرم - خادم حرم - کند. پدرم که با تعجب و حیرت به این صحنه می‌نگریست از او پرسید که چه باعث شده که این موقع شب و بدینگونه، به حرم بیاید و اینطور عاجزانه تقاضای بخشش کند. فرستاده سردار توضیح داد که: امشب هنگامی که سردار سنقر به بستر رفت، هنوز ساعتی [صفحه ۳۵] نگذشته بود که وحشت زده از خواب پرید؛ در حالی که از شدت ترس و هراس لرزه بر اندامش افتاده بود بی درنگ مرا خواست و گفت: در خواب حضرت علی بن ابی طالب را دیدم که با چهره‌ای غضبناک در حالی که شمشیری آخته به دست دارد، به سوی من می‌آید و می‌فرماید: به خدا سوگند اگر دخیل مرا، هم اکنون آزاد نکنی سر از بدنت جدا خواهم کرد. بدین سبب سردار سنقر به من دستور داد فوراً مرد عرب را از زندان آزاد کنم و او را لباس فاخر بپوشانم و با این هدایا، به حضور حضرت علی بیاورم و از آن بزرگوار پوزش بخواهم و عرض کنم که سردار تقاضای بخشش دارد. از سوی دیگر، فرستاده مرد عرب که به قبیله او رفته بود تا فدیة بیاورد، همان شب در خواب دید که حضرت علی به او فرمود: فوراً بازگرد و دخیل ما را از سردار تحویل بگیر. یا صاحب الزمان! شیطان با تمام توان لشکر برانگیخته تا شیعیان و پیروان ترا از دم تیغ گناه و انحراف و بی دینی بگذرانند. پیروان شیطان هم در این شبیخون همراه و هم نوا با او در پی آن هستند تا این گروه اندک را از صحنه روزگار محو کنند. اینک ما، بی یاور و بی پناه، از چنگ دشمن بیرحم گریخته‌ایم و به پناه تو آمده‌ایم و دخیل تو گشته‌ایم. [صفحه ۳۶] ما بی پناهان و بی یاوران را در پناه خویش گیر. ای جوانمرد عرب! پدران پاک تو، کافران و دشمنان را، - اگر به پناه آنان می‌آمدند، اگر دخیل آنان می‌شدند - پناه می‌دادند، حمایتشان می‌کردند؛ یا صاحب الزمان! می‌دانیم که اگر ما کافر و دشمن هم بودیم، ولی به پناه تو می‌آمدیم، بی تردید پناهمان می‌دادی. اما مهدی جان! ما تو را دوست داریم، در انتظار ظهور تو شب و روز نداریم، و در این حال دوستی و انتظار، به پناه

تو آمده‌ایم. ای ابا صالح! ما مظلومان و بیچارگان دخیل تو گشته‌ایم، ما را در پناه خویش گیر. ندای «الغوث یا صاحب الزمان» ما را نمی‌شنوی؟ در ماندگی ما را نمی‌بینی؟ فریاد دادخواهی ما گوش فلک را کر می‌کند. [صفحه ۳۷] یا صاحب الزمان به فریادمان برس! در این روزگار آشفته و پر خطر، جز تو پناهگاه و پشتیبانی نداریم. به ما پناه بده و ما را از گزند و آسیب زمانه مصون و محفوظ بدار. [صفحه ۳۹]

کَهِفِ حَمِیْنِ

در روزگاری دور، در سرزمینی که مردم همه مشرک بودند، مردانی بسیار اندک، که از انگشتان دو دست هم کمتر بودند جوانمردی کردند و در پاسداری از حریم دین خدا پای فشردند. ایشان مردان بزرگی بودند که به خدای خویش ایمان آوردند و خداوند هم بر درجات ایمان و هدایت ایشان بیفزود. [۲۹]. خداوند دل‌های آنان را آنچنان استوار و پایدار ساخت که مردانه در مقابل دشمنان به پا خواستند و از باورهای درست خویش دفاع کردند و گفتند: پروردگار ما همان خدای آسمانها و زمین است و ما هرگز جز او معبودی بر نمی‌گیریم، که اگر جز این گوییم و جز آن کنیم سخنی ناروا گفته‌ایم و کاری ناپسند کرده‌ایم. [۳۰]. [صفحه ۴۰] اصحاب کَهِفِ نخست در راه عقیده پایداری کردند و سپس به رویارویی علمی با کافران پرداختند، اما عاقبت از بی دینی و شرک و فساد و تبهکاری که در میان قوم فراگیر گشته بود، به جان آمدند و چون ایمانشان برملا شده بود و خطر تهدیدشان می‌کرد، برای حفظ دین و نگاهبانی از گوهر ایمان، از شهر گریختند و به غاری در دل کوه پناه بردند. با این امید که لطف خداوند شامل حالشان شود و کارشان سامانی نیکو پذیرد. [۳۱]. اینک ما، در روزگاری به سر می‌بریم که بسی سیاهتر از روزگار اصحاب کَهِفِ است: شرک و بی دینی و فساد و جنایت، عالمگیر گشته است و می‌رود تا بنیاد بشریت را برکند. بت پرستی و شرک، آشکار و پنهان، در ظریف‌ترین شکل و دقیقترین گونه، بسیار خطرناکتر و ویرانگرتر از شرک ساده و بت پرستی روزگار گذشته، به جنگ توحید آمده است. آتش ستم، در میان انسانهای مظلوم و بی گناه، چنان سرکش و شعله ور گشته است که به اندک زمانی جوامع بشری را به توده‌ای از خاکستر بدل خواهد ساخت. عفریت فساد، با همه زشتی و سیاهی، اما با چهره‌ای بس دلفریب و زیبا، انسانهای بدبخت و تیره روز را به قعر تباهی و سیاهی سرنگون می‌سازد. [صفحه ۴۱] گرگ گناه، آدمیان را، که به رمه‌ای بی چوپان می‌مانند، یک به یک می‌رباید و به چنگ و دندان می‌درد و پیکر بی جان بشریت را در بیابان تباهی رها می‌کند. روباه ریا، با نیرنگ و فریب، مردم ساده دل را به نام بشردوستی فریب می‌دهد و تیشه به ریشه بشریت می‌زند. شیعیان، این پیروان راستین آخرین دین حق، که شماری بس اندک دارند، نخست باید مانند اصحاب کَهِفِ، جوانمردانه بر باور درست خویش پای بفشارند. در دوران غم بار غیبت، اعتقاد به ظهور حجت حق و انتظار قیام قدرتمند او بسی پایداری می‌خواهد. خداوند!! همانگونه که دل‌های اصحاب کَهِفِ را بر ایمانشان استوار ساختی، دل‌های ما را هم در ایمان به حضرت ولی عصر پایدار بدار. بار الهایا! به سبب طولانی شدن دوران غیبت و بی خبری از آن حضرت، یقین ما را درباره او از ما نگیر. پروردگار! مبادا یاد او فراموش کنیم، مبادا انتظار ظهورش را از یاد ببریم، مبادا به او بی ایمان شویم، [صفحه ۴۲] مبادا استواری یقین خویش را به ظهور او از دست دهیم، مبادا در دعا و درود بر آن جناب کوتاهی کنیم، مبادا کار بدانجا بیانجامد که طولانی شدن غیبت، ما را از قیام او ناامید کند. الهی! چنان کن که یقین ما بر ظهور او همانند یقین ما بر قیام پیامبرت باشد؛ چنان کن که یقین ما بر ظهور او همانند یقین ما به نزول قرآن باشد؛ دل‌های ما را در ایمان به او چنان نیرومند کن تا با توانمندی و قدرت، راه روشن هدایت را به وسیله او و با لطف و عنایت تو - ای خداوند - پیماییم و در شاهراه ایمان گام نهمیم و از کجروی و بیراهه دور بمانیم. خدایا! ما را در فرمانبری از او توانا کن، ما را در پیروی از آن حضرت ثابت قدم بدار، ما را در حزب و در شمار یاران و یاوران او قرار بده، ما را از کسانی قرار ده که از اقدامات آن حضرت راضی و خشنودند. و این همه اطاعت و رضایت را چه در زمان زندگی و چه به [صفحه ۴۳] هنگام مرگ از ما بگیر. ای خدای بزرگ! در

حالی بمیریم که هیچگاه نسبت به آن حضرت دو دل نباشیم. در حالی بمیریم که هیچگاه پیمان خویش را با او نشکنیم، در وجود او تردید نکنیم و او را تکذیب ننمائیم. [۳۲]. خداوند! ما تو را گواه می‌گیریم که همچون اصحاب کهف بر آنچه که گفتیم استوار می‌مانیم و همه جا در برابر منکران و بدخواهان، در دفاع از این آرمان بلند الهی سینه سپر می‌سازیم. اما خدایا خسته‌ایم، درمانده‌ایم و زبان به شکایت می‌گشائیم و می‌گوئیم: بار الها! به تو شکایت می‌کنیم از فقدان پیامبران، به تو شکایت می‌کنیم از غیبت امامان، از فزونی دشمنان و کمی یاران به تو شکوه می‌کنیم، از شدت فتنه‌ها و چیرگی زمان به تو شکوه می‌آوریم، [۳۳]. در برابر هجوم سیل آسا و بنیاد کن شرک و بی‌دینی و فساد و گناه و ریا، چه کنیم؟ برای رهائی از این شرک گسترده به کجا بگریزیم؟ از ستم و سیاهی که جانمان را به لب رسانده، به کجا پناهنده شویم؟ [صفحه ۴۴] در روزگاری که جان و روانمان از نابسامانیها و نامردمیها خسته و فرسوده شده، به کدامین جایگاه امنیت و آسایش روی آوریم؟ چگونه از چنگال عفریت فساد و گرگ گناه، خویشتن را رها سازیم؟ از دام نیرنگ و فریب چگونه نجات یابیم؟ گوهر ایمان و دیانت خویش را از دستبرد دزدان دین چه سان حفظ کنیم؟ آیا گریزی جز پناه بردن به دژ استوار و حصن پایدار ولایت حضرت صاحب الزمان داریم؟ کدامین پناه از پناهگاه امن وجود مقدس حضرت صاحب الزمان نگاه دارنده‌تر است؟ راستی کهف ولایت آن حضرت از غاری که اصحاب کهف به آن پناه بردند کم‌تر است؟ حاشا که چنین باشد. پس سزاوار است در روزگار پر آشوب غیبت که خطر از هر سو ما را سخت تهدید می‌کند، به کهف حصین امام زمانمان پناهنده شویم. [صفحه ۴۵] یا بقیة الله! از نامردمیهای روزگار افسرده‌ایم، از بی‌دینی و فساد دل خسته‌ایم، از شرک و بت پرستی گریزانیم، از حيله و دغل اندوهناکیم، به پناه تو می‌آئیم تا رحمت و برکت خدا ما را فرا گیرد و کارمان سامانی نیکو پذیرد. مگر نه این است که ستمگران عالم، در کمال قساوت، با شقاوت و بی‌رحمی دست به هر جنایتی می‌زنند؟ مگر نه این است که کژی و نابسامانی، در تمام دنیا فراگیر گشته است؟ مگر نه این است که خشونت و قساوت، جور و ستم، دشمنی و ددمنشی در سراسر جهان رخ نموده است؟ مگر نه این است که آیین خدا و احکام الهی، در بسیاری سرزمینها دستخوش تحریف و دگرگونی شده است؟ مگر نه این است که امت اسلام و شریعت محمدی، از هر سو مورد هجوم واقع شده است؟ مگر نه این است که قرآن - بزرگترین کتاب آسمانی - و حدود و احکام آن به فراموشی سپرده شده است؟ مگر نه این است که نشانه‌های روشن و آشکار دین و دینمداری، از بین رفته است؟ [صفحه ۴۶] ای سردار سرافراز! ذوالفقار علی برگیر و آماده باش تا قامت راست ستمگران را دو تا کنی. ای قهرمان دوران! دردمندان منتظرند تا بیایی و آنچه کژی و نابسامانی است از بن برکنی. ای امید امیدواران! ستمدیدگان و دردمندان دیده به راهند تا بیایی و بنیاد ستم براندازی. ای گنج‌نهاد! چهره بگشای و آیین خدا را با دم مسیحایی خویش جانی دوباره ببخش. ای سپهسالار اسلام! - که خداوند تو را برای سربلندی امت و شریعت برگزیده است - پای در رکاب کن. ای ترجمان قرآن! - که پیروان قرآن در آرزوی ظهور تو روزشماری می‌کنند - قرآن را دریاب... و ای احیاگر دین! دین را زنده کن. [۳۴].

پاورقی

- [۱] قالوا حرقوه وانصروا آلهمکم ان کنتم فاعلین. (انبیاء ۶۷).
- [۲] بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۳ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.
- [۳] قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم. (انبیاء ۶۹).
- [۴] کمال الدین و تمام النعمه ج ۱، ص ۱۴۲.
- [۵] و ایضت عیناه من الحزن فهو کظیم. (یوسف ۸۴).
- [۶] یا أبانا منع منا الکیل، فأرسل معنا أخانا نکتل و انا له لحافظون. (یوسف ۶۳).

[۷] قال هل آمنكم عليه الا كما أمنتكم على أخيه من قبل فالله خير حافظا و هو أرحم الراحمين. (یوسف ۶۳).

[۸] یوسف ۸۷.

[۹] یوسف ۸۸.]

[۱۰] بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۱۳.

[۱۱] أنك لأنت يوسف، قال أنا يوسف و هذا أخي. (یوسف ۹۰).

[۱۲] لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو أرحم الراحمين. (یوسف ۹۲).

[۱۳] اذهبوا بقميصي هذا فألقوه على وجه أبي يأت بصيرا. (یوسف ۹۳).

[۱۴] اني لأجد ريح يوسف لو لا أن تفندون. (یوسف ۹۴).

[۱۵] فلما أن جاء البشير ألقاه على وجهه فارتد بصيرا قال ألم أقل لكم اني أعلم من الله ما لا تعلمون. (یوسف ۹۶).

[۱۶] فلما دخلوا على يوسف آوى اليه أبويه و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمين. (یوسف ۹۹).

[۱۷] شباهتهای میان حضرت مهدی علیه السلام و پیامبران، بحث شیرین و جذابی است که مرحوم آیه الله محمد تقی اصفهانی در کتاب گرانقدر «مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم» در مجلد نخست، به تفصیل پیرامون آن سخن گفته است. ما به مناسبت این بخش از نوشتاری که پیش رو دارید، برخی شباهتهای میان حضرت حجة بن الحسن و جناب یوسف صدیق را نقل می‌کنیم: امام باقر علیه السلام فرمود: فی صاحب هذا الأمر سنه من موسی، و سنه من عیسی، و سنه من یوسف، و سنه من محمد صلی الله علیه و آله و سلم... و أما من یوسف فالسجن و الغیبه - کمال الدین ۱/۳۲۹. در حضرت مهدی سنتهایی - شبیه - سنتهای حضرات موسی و عیسی و یوسف علیهم السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد... و اما سنتی که از یوسف در آن حضرت است زندان و غیبت می‌باشد. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: ان فی القائم من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم شیها من خمسہ من الرسل: ... و أما شیهه من یوسف بن یعقوب: فالغیبه من خاصه و عامته، و اختفاؤه من اخوته، و اشکال أمره علی آیه یعقوب علیه السلام مع قرب المسافه بینه و بین آیه و أهله و شیعته - کمال الدین ۱/۳۲۷. قائم آل محمد شباهتهایی به پنج پیامبر دارد: اما شباهت امام زمان به جناب یوسف یکی غیبت حضرت یوسف است از همه مردم. و پنهان شدن او از برادرانش. و نیز دشوار بودن امر حضرت یوسف به پدرش جناب یعقوب، با آن که فاصله میان حضرت یوسف با پدر و برادران و خاندان و پیروانش بسیار کم بود (پیروان حضرت یوسف یعنی کسانی از خاندان یعقوب که به پیروی از او در انتظار بازگشت حضرت یوسف بودند) حضرت صادق فرمود: ان فی صاحب هذا الأمر سننا من الأنبياء... و أما سنه من یوسف: فالستر يجعل الله بینه و بین الخلق حجبا یرونه و لا یعرفونه - کمال الدین ۱/۳۵۱. و اما سنتی که از حضرت یوسف درباره آن جناب است، پوشش می‌باشد. یعنی خداوند پرده‌ای میان او و مردم افکنده بود که او را می‌دیدند که او را می‌دیدند اما نمی‌شناختند.

[۱۸] هل الیک یابن أحمد سیل فتلقى. (از دعای ندبه).

[۱۹] الی متی أحر فیک یا مولای و ای متی و ای خطاب أصف فیک و ای نجوی. (از دعای ندبه).

[۲۰] عزیز علی أن أبکیک و یخذلک الوری. (از دعای ندبه).

[۲۱] هل من جزوع فأساعد جزعه اذا خلا. هل قذیت عین فساعدها عینی علی القذی. (از دعای ندبه).

[۲۲] کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴۲.

[۲۳] أترانا نحف بک و أنت تا مالمأ و قد ملأت الأرض عدلا و أذقت أعدائک هوانا و عقابا و أبرت العتاه و جحدہ الحق و قطعت

دابر المتکبرین و اجثثت اصول الظالمین و نحن نقول الحمد لله رب العالمین. (از دعای ندبه).

[۲۴] نزار بن معد بن عدنان جد أعلای پیامبر بود.

[۲۵] نام اصلی حضرت هاشم.

[۲۶] بحار الانوار جلد ۱۵ ص ۳۸.

[۲۷] و ان من أحد من المشركين استجارك فأجره حتى يسمع كلام الله ثم أبلغه مأمنه ذلك بأنهم قوم لا يعلمون - توبه ۶.

[۲۸] بحار الانوار جلد ۴۲ صفحه ۳۲۳.

[۲۹] انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدى (سوره كهف آیه ۱۳).

[۳۰] و ربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا (سوره كهف آیه ۱۴).

[۳۱] و اذ اعتزتموهم و ما يعبدون الا- الله فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته و يهيء لكم من أمركم مرفقا (سوره كهف آیه ۱۶).

[۳۲] دعا در غیبت امام زمان (مفاتیح الجنان).

[۳۳] بخشی از مفاهیم دعای افتتاح (مفاتیح الجنان).

[۳۴] بخشی از مفاهیم دعای ندبه (مفاتیح الجنان).

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
 ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۰۴۵ (۲۳۳۳۳) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۳۱-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

